

بسم الله الرحمن الرحيم

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ» (۱۰)

عرض شد که پیامبران دعوت می‌کنند: «لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» که خدا بخشی از گناهان شما را ببخشد و اجل شما را به اجل مسمی تأخیر بیندازد.

از این جا بحث «اجل» را شروع کردیم و این که در فرهنگ دینی ما چیزی به نام اجل مسمی و اجل معلق، یا «اجل علی الابهام» و معارفی که ممکن است به اجل هم ربط نداشته باشد، ولی در نظام دینی که گاهی هم نمی‌تواند جمع‌بندی بشود، به هم پیوسته دارد گفته می‌شود که بر ما سخت می‌آید؛ یعنی معارفی داریم که جمع‌بندی این‌ها با هم سخت می‌شود.

قبل از آیات توضیحی کلی می‌دهم: جلسه گذشته بحث «فرهنگ کتاب» را کردیم و بحث «کتاب در کتاب» و این که چگونه کتب در هم می‌رود؟! گفتیم بعضی از این کتاب‌ها در قرآن اسم دارد؛ مثل «کتاب مبین» که منظور از آن این ۳۰۰ صفحه نیست.

یک بحث دیگر، بحث «ام الکتاب» است (که از قضا با شب قدر مرتبط است): ما دو تا لوح داریم. این که این‌ها کجا هستند و حقیقت آن‌ها چیست، بماند، ولی دو تا لوح داریم: ۱- لوح محفوظ یا ام الکتاب که هر جا در آیات دیدیم با «عند» بیان می‌شود (خود «عند» فرهنگی در قرآن دارد) و اگر چیزی با آن بیان بشود؛ یعنی از مقوله‌های تثبیت شده و لا یتغیر دارد گفتگو می‌کند. در قرآن از ام الکتاب هم با همین عنوان یاد می‌شود. این لوح محفوظ که تقدیر شما هست و از ازل نوشته شده؛ مثلاً شما که الان این جا نشسته‌اید و دقیقه‌ی بعد سرتان را می‌خارانید و هرچه که قرار است اتفاق بیفتد، در لوح محفوظ نوشته شده، منتها حواستان باشد (یک دور به درس‌های دبیرستان برگردید) که این لوح محفوظ به معنای این نیست که چیزی را نوشته‌اند که شما بر طبق آن چیز حرکت کنید که بشود جبر! اگر این جور باشد که چیزی را نوشته باشند که شما مجبوری بر طبق آن حرکت کنی، در واقع فعل شما متأخر از آن علم است. اگر این

باشد که می‌شود جبر و ارسال رسل همه‌اش بی‌خود می‌شود؛ چون که شما باید بالاخره همان کاری را بکنی که نوشته‌اند! ولی بحث این بود که در لوح محفوظ الله روی احاطه و سعه‌ی وجودی می‌داند شما با اختیار خودتان چه می‌کنید. خود علم متأخر از آن اراده‌ی شماسست، منتها خدا به جهت سعه‌ی وجودی پیشاپیش این را می‌داند. از این عالم که در آن ماده هست و چون در آن، ماده هست، حرکت هست و چون حرکت هست زمان هست، اما وقتی بالاتر بروید و به عوالم غیر مادی برسید، در آنجا دیگر زمان نیست؛ چون ماده نیست و به همان لحاظ حرکت هم نیست. این شبیه این است که یک عکسی را یکباره و در یک لحظه با تمام خصوصیات ببینید، بعد آن عکس را بپیچید و بروید برای بقیه، خرده خرده در عرض ۲۰ دقیقه نشان بدهید. کسی که این حرکت را ندارد، همان کسی است که این عکس را یکباره روی تابلو دیده. او روی سعه و احاطه‌ی وجودی خودش همه‌ی عالم را دیده؛ چون همه جا جزء شئونات خودش محسوب می‌شود. این حکایت لوح محفوظ است که جبری تولید نمی‌کند. مثل این است که (البته مثال کاملاً قابل تطبیق نیست) من بچه‌ام را می‌شناسم که خیلی شکلات دوست دارد، در ضمن دله هم هست، یک ظرف شکلات هم در اتاق هست. من هرچه به او می‌گویم دست به شکلات نزن تا من برگردم، ولی من به احتمال ۹۰ در صد - این هم به خاطر ضعف شناخت من است - می‌دانم که او دست به شکلات می‌زند، ولی نه این که چون من می‌دانم، او مجبور شده که دست به شکلات بزند! او دست به شکلات می‌زند و من می‌دانم. این روی وسعت اطلاعات من است که من می‌دانم؛ وگرنه اگر آن تصویر از لوح محفوظ و ام‌الکتاب بشود، رسماً می‌شود همان جبر باطل که در این صورت همه چیز بی‌خود است و من مثل یک عروسک خیمه‌شب بازی هستم که به دست آن بالایی هر فرمانی که او می‌دهد، من می‌کنم. او نخ را بالا می‌کشد، من دستم را بالا می‌آورم. فقط نمای آن این است که من دارم یک کاری می‌کنم. بقیه می‌بینند که من دارم یک کاری می‌کنم و حال آن که من کاری نمی‌کنم.

سؤال: این مثالی که زدید نفی می‌کند حرفی را که قبل زدید. این پیش بینی است و دیدن نیست!

جواب: برای همین گفتم که این مثال کاملاً وافی به آن مقصود نیست. فقط می‌خواستم راجع به سعه دید و وسعت اطلاعات بگویم چه اتفاقی می‌افتد. فقط می‌خواستم علم متأخر از فعل را توضیح دهم.

می‌گویند: مثال «مقرباً من جهة و مبعداً من جهات»؛ مثال از یک جهت نزدیک‌کننده و از جهات متعدد دور کننده است. جهت نزدیک‌کننده این مثال همین بود که به شما علم متأخر از فعل را بگوییم.

(سؤال) ج: آیا این جوری است که چون من می‌دانم، این بچه من دارد شکلات می‌خورد؟! پس این دارد به اختیار خودش این کار را می‌کند. ما هم طابق النعل بالنعل هر آنچه در لوح محفوظ است، انجام می‌دهیم، ولی آیا چون او می‌داند ما انجام می‌دهیم؟ یا چون ما انجام می‌دهیم او می‌داند؟ این بحث تقدم و تأخر است. اگر بگویید چون او می‌داند، من انجام می‌دهم؛ یعنی حالت علیت داشته باشد، این جبر محض است، ولی اگر بگوییم چون سعه و احاطه‌ی وجودی دارد و می‌داند من با اختیار خودم چنین می‌کنم، این جبر نیست.

سؤال: وقتی لیوانی در دست من است و من آن را رها می‌کنم می‌شکند، یعنی ممکن است دانستن من علت نباشد ولی جبر باشد؛ آیا این اختیار دارد که نشکند؟

جواب: آیا چون شما می‌دانید این می‌شکند؟ و بعد این که می‌شکند چه ربطی به اختیار دارد؟ جبر موقعی است که چون شما می‌دانید، آن لیوان بشکند. این مثالی هم که شما زدید، مثال آدم مع الاراده نیست، یک شیء بی‌اراده است. مجبور بودنش به خاطر این است که این شیء بی‌اراده است و تابع قوانین و سنن الهی است، و این با آدم فرق دارد. در مورد آدم در یک جهت دیگر است که تولید جبر می‌کند. بحث تابعیت علم از معلوم و معلوم از علم هم بماند!

سؤال: اگر بخواهیم یک توصیف دقیق‌تری از عالم ارائه دهیم شاید قابل قبول باشد، ولی در این فضا قابل قبول نیست. چون اگر کمی زاویه دید را عوض کنیم؛ مثلاً بگوییم: وقتی خدا علم دارد، معلوم بوده که این فرد این کار را انجام می‌داده، پس ممکن نبوده او کاری غیر از این انجام بدهد.

جواب: ممکن نبوده؛ یعنی خودش به اراده خودش کاری غیر از این کار انجام نمی‌دهد و اراده‌اش صد در صد به این تعلق گرفته؛ یعنی اراده دارد و صد در صد هم اراده دارد. آیا وقتی معلوم است شخص این کار را انجام می‌دهد، پس محکوم است که انجام بدهد؟!

سؤال: چون امکان ندارد غیر از این را انجام بدهد.

جواب: بله امکان ندارد با اراده‌ی صد در صد غیر از این را انجام بدهد. (البته من نمی‌خواهم الان تصویری از عالم بدهم، صرفاً می‌خواهم یکسری چیزها را شما بشنوید. اگر بخواهم همه این‌ها را اثبات بکنم که کار این کلاس نیست).

اجمالاً چیزی را می‌خواهم بگویم به نام «لوح محفوظ» و «ام‌الکتاب»:

حوادث نوشته شده است تا جزئیاتش! حتی نیت‌های شما نوشته شده است با احتساب اراده‌ی خودتان. اگر این بحث جا بیفتد. بحث سعه‌ی وجودی خیلی راحت‌تر جا می‌افتد. او به واسطه‌ی احاطه وجودی که دارد، می‌داند.

یک لوح دیگری در قرآن از آن یاد شده که از ترکیب آیاتش [عنوانی] درآوردند به نام «لوح محو و اثبات»؛ این همان است که می‌گویند در شب قدر تقدیرتان را می‌نویسند؛ مثلاً شما لوحی را فرض بکنید که برای شما می‌نویسند، منتها شما می‌توانید آن را پاک کنید؛ یعنی آن لوح قابل تغییر و قابل زیاد شدن یا پاک شدن است. پس اگر قابل پاک شدن است، چرا می‌نویسند؟ [جواب این است که] این به نحو اقتضاء است؛ مثلاً این لامپ اقتضاء دارد - نه این که علیت تام دارد - هزار ساعت کار کند. این را در لوح محو و اثبات می‌نویسند؛ یعنی تقریباً قابلیت لامپ و حدود عمر این لامپ است. آیا این به این معناست که شما نمی‌توانید عمر این لامپ را کم بکنید؟ شما می‌توانید آنقدر با کلید این لامپ بازی کنید تا لامپ بسوزد، یا با یک تیر و کمان آن را بشکنید. به نحو اقتضاء؛ یعنی به روال عادی این لامپ قرار است هزار ساعت کار بکند، ولی شما خودتان می‌توانید عمر این را کم یا زیاد کنید (چقدر جالب شد که این بحث به شب قدر برخورد کرد!) این که می‌گویند در شب قدر تقدیر را می‌نویسند. اگر بحث لوح محفوظ باشد؛ یعنی از ازل مع الاراده شما برای شما نوشته‌اند، ولی این تقدیری که در شب قدر می‌نویسند^۱، آن لوح محفوظ نیست، بلکه در لوح

۱. شب قدر هم شب ۲۳ است. این که شب‌های دیگر را احتمال می‌دهند، احتمال ضعیف است، ولی این را می‌گویند تا یک حالت آمادگی ایجاد شود. در روایات آمده که این شب را در ابهام می‌گذارند که دیگر کسی تخطی نکند؛ چون اگر بگویند: اگر کسی شب ۲۳ تخطی کند، دیگر پس‌گردنی دارد؛ لذا اگر هر شبی نمی‌خواهید بیدار باشید، شب ۲۳ بیدار بمانید! بعضی علما آب به صورت بچه‌شان می‌زنند تا بیدار بمانند!

محو و اثبات برای شما به نحو اقتضاء نوشته شده؛ یعنی «الی قابل» تا یک سال بعد برایتان سطح پروازی می‌نویسند که این سطح را می‌شود تغییر داد که بالاتر بروید یا پایین‌تر بیایید. این که می‌گویند در شب قدر ارزاق و تمام حوادث سال تعیین می‌شود؛ یعنی یا ارزاق خودت را تعیین بکنی که رزق شما چقدر باشد؟ و این رزق در کجا تعیین می‌شود؟ در لوح محو و اثبات که اگر قابل تغییر باشد به نحو اقتضاء است. شما دو تا پیچ‌گوشتی را فرض بگیرید: یکی چینی که اقتضاء دارد یک سال کار بکند و یکی آلمانی که اقتضاء دارد ۵۰ سال کار بکند. درست است که این پیچ‌گوشتی آلمانی را هم می‌توانی لای گیره بگذاری و آن را بشکنی، یا این پیچ‌گوشتی چینی را تخلیص بکنید، یک کاری بکنید که این هم یک سال بیشتر از اقتضایش کار کند. به هر حال این مهم است که یک چیزی چقدر اقتضاء دارد کار بکند؟ و این چیزی است که در شب قدر در لوح محو و اثبات برای شما می‌نویسند. لوح محفوظ صرفاً علمی است، لوح محو و اثبات یک ماجرای دوسویه است. بر عکس این که تصور ما از شب قدر یک ماجرای یک سویه است؛ یعنی می‌گوییم؛ «خدا! الان چکار می‌خواهی بکنی؟! خوب بنویس!» انگار که این قضیه به ما هیچ ربطی ندارد! انگار که نعوذ بالله یک موجود بی‌حساب و کتابی آن بالا نشسته [او دارد می‌نویسد] برای ما هم مبهم است و برای ما یک چیزهایی دارد نوشته می‌شود «الی قابل»؛ تا سال بعد، در صورتی که این جوری نیست و ماجرا کاملاً دوسویه است که از این طرف شما اندازه خودت را تعیین می‌کنی و از آن طرف خدا به تناسب این که خودت اندازه خودت را تعیین می‌کنی، یک اندازه‌ای برایت تعیین می‌کند. از این جهت است که اگر شب ۲۳ کسی بخوابد، عالماً و عامداً احمق است. نگویند: «چطور در یک شب این اتفاق می‌افتد؟!» داریم که «مَنْ لَمْ يُعْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ يُعْفَرْ لَهُ إِلَى قَابِلٍ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ عَرَفَةَ» این عناصر زمانی در دین مهم است. شب قدر شوخی نیست! در این شب نه افطاری بروید و نه با کسی حرف بزنید! این شب شبی نیست که مثلاً تمرین‌هایمان را هم حل بکنیم و جلسه‌هایمان را هم با هم بگذاریم! بعد حالا بریم یک جایی شب قدر را احیا بگیریم!

بحث این است که در آن جا به اندازه‌ای که شما برای خودت اندازه و سقف پروازی تعیین کنی که یعنی من تا کجا بپریم؟ تا حالا با این چیزها خوشحال می‌شدم، با این‌ها ناراحت می‌شدم و از این به بعد ...

بعضی به آدم می‌گویند: اوج بگیر و فکر می‌کنند که یعنی بعد از لیسانس فوق لیسانس بگیر! اصلاً انگار چیز دیگری در اوج به ذهنش نمی‌رسد! اگر گفتند: اوج بگیر که یعنی که فوق لیسانس بگیر، انگار که می‌گویند برو بالای برج میلاد! چون همه این‌ها متعلق به همین دنیاست.

در حالی که لیسانس و فوق لیسانس و دکترا و این‌که خدایا زبانم خوب شود، یا اپلای کردم، جوابم بیاید، یا ویزا بدهند، حتی این‌که من زن می‌خواهم، مال شب‌های قدر نیست! شب قدر مال سطوح پروازی است. این‌ها را در روزهای دیگر بنشینید و دعا کنید. حتی شب قدر مال محاسبه‌ی عمل هم نیست. محاسبه‌ی عمل مال روزهای دیگر است و در آخر هر روز محاسبه اعمال وجود دارد که بنشینید اعمالتان را بالا و پایین کنید که من اینقدر تهمت و دروغ داشتم و ... این‌ها محاسبات overall است، ولی محاسبات در شب‌های قدر محاسبات سرجمعی است؛ مثل این‌که بازاری‌ها یک دفتر روزانه دارند و یک دفتر کل، این محاسبات شب قدر که به قول علامه شب تقدیر و اندازه‌گیری است؛ یعنی دفتر کل را نگاه کردن، نه نگاه کردن دفتر روزانه! آن تصمیم‌های کلی‌ای که می‌گیرید و این‌که شما چه اندازه‌ای برای خودتان می‌گیرید؟! کلاً می‌خواهید چه آدمی باشید؟ می‌خواهید با چه چیزی خوشحال شوید و با چه چیزی ناراحت شوید؟ آیا قرآن را از خدا می‌خواهی یا نه؟ چقدر ظرفیت وجودی می‌خواهی؟ آیا خود ائمه را از خدا می‌خواهی یا نمی‌خواهی؟ آیا دیگر نماز جدی است یا جدی نیست؟ لذا این اندازه‌ای که آدم برای خودش می‌زند که خدا یک چنین چیزهایی بده: قرآن، نماز، ائمه؛ که «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ **عَذَابًا**» (مریم: ۵۹) همین نمازی که یک عده‌ای بعد انبیاء می‌آیند که اضاعوا الصلوه و دنبال خواسته‌ها می‌روند، و با گمراهی ملاقات می‌کنند، ولی [کسی که اهل نماز می‌شود] خواسته‌ها و تمایلاتش نماز را سرکوب نمی‌کند. نماز در فرهنگ قرآن غیر از این چیزی است که ما انجام می‌دهیم. نماز به عنوان سلاح است «**وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ**» (بقره: ۴۵)؛ یعنی هرچه شد، دو رکعت نماز! یعنی مشکل علمی گیر کردید، دو رکعت نماز! آن وقت این همه جا معنا می‌دهد. این‌که بزرگان می‌گویند: هر چه شد، دو رکعت نماز! اصلاً یعنی وصل شدن به نماز. مثلاً: نمی‌توانی این انتگرال را حل کنی؟ بلند شو دو رکعت نماز بخوان! آن دو رکعت نماز تکلیف انتگرال تو را مشخص می‌کند که در چه راستایی این را داری حل می‌کنی! این خیلی

مهم است! دستشویی رفتید، وضو بگیرید و دو رکعت نماز! حالت خوب بود، دو رکعت نماز! حالت بد شد دو رکعت نماز! یعنی به عنوان اسلحه [از نماز استفاده کنید] «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (حج: ۴۱)؛ مؤمنین این جور هستند که وقتی مکت پیدا می کنند، اولین کاری که می کنند، نماز است. اینقدر روشن فکر نشوید و نگوئید: خدمت به خلق و ... پیغمبر در اولین حضورش در مدینه، درمانگاه ساخت، کمک به فقرا نکرد، بلکه مسجد ساخت، بعد راه به راه مردم ۵ وعده را به مسجد می آورد و می برد. درمانگاه خوب است، ولی مسجد و اقامه نماز یک چیز دیگر است. این هم نیست که هی برویم مسجد بسازیم! ولی اینقدر هم روشن فکری در نیاورید که کمک کردن [به نیازمندان همه کارها مهم تر است] مگر این که کسی دارد می میرد! ولی هر اتفاقی افتاد، نماز!

این مال شب قدر است که شما یک اندازه گیری هایی می کنی و به تناسب این اندازه گیری در لوح محو و اثبات یک اقتضایی ایجاد می شود. البته نه این که دقیقا همان اندازه ای که تو می گیری برایت می گیرند! بلکه متناسب با اندازه گیری هایی که می گیری، در شب بیست و سوم آن را تثبیت می کنند، و چیزی که مهم است این است که اندازه ها تعیین می شود «إلى قابل»؛ تا سال بعد، به نحو اقتضا و این می شود لوح محو و اثبات. حالا آیا این را می شود تغییر داد؟ بله همانطور که پیچ گوشتی آلمانی را هم می شود عمرش را کم کرد.

عمر و اجل مسمی هم چیزی است که در لوح محو و اثبات نوشته اند؛ مثلا اقتضای شما صد سال عمر است و این «وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»؛ یعنی اجل شما را به تأخیر می اندازد و دچار اجل معلق نمی کند.

بعضی چون خیلی از معارف را نمی دانند، می گویند: این علما چرا اینقدر عمر می کنند؟ چقدر معمرند؟ یک دلیل آن بحث پزشکی و تغذیه سالم آن هاست. این که آدم های خوب زیاد عمر می کنند و آدم هایی که دعوت انبیا را گوش نمی کنند، عمرشان کم است، همین پذیرفتن یا نپذیرفتن دعوت انبیا است. چقدر از این مجموعه روایاتی شنیده اید راجع به این که خدا گفته: یک نیمه بدبختی و یک نیمه رزق در زندگی داری، حالا تو کدام نیمه را اول انتخاب می کنی؟ گفته که اول رزق را انتخاب می کنم، بعد که این نعمت را انتخاب کرده، دیده آن نیمه بدبختی نیامده! و پرسیده: این نیمه بدبختی کو؟ به او گفته شده: تو از این نیمه خوب استفاده کردی، لذا آن نیمه بدبختی را از زندگی تو کنار گذاشتیم. یک چیزهایی انگار دارد عوض

می‌شود! یا چقدر تا حالا شنیدید که یک مجموعه گناہانی هست که عمر را کوتاه می‌کند و صلہ رحم عمر را طولانی می‌کند! روایاتی از این دست زیاد داریم و این‌ها را در کجا نوشته‌اند؟ در لوح محو و اثبات به نحو اقتضاء. از امام رضا در کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۰ نقل است: «يَكُونُ الرَّجُلُ يَصِلُ رَحِمَهُ، فَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمَرِهِ ثَلَاثُ سِنِينَ، فَيُصَيِّرَهَا اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»؛ سه سال از عمر کسی باقی مانده (در کجا؟ در لوح محو و اثبات؛ یعنی اقتضای عمرش ۳ سال بیشتر نبوده) بعد شروع می‌کند به صلہ رحم و خدا این سه سال را به سی سال تبدیل می‌کند و خدا کاری را که بخواهد می‌کند.

این که صلہ رحم ۳ سال را می‌کند ۳۰ سال، این مال لوح محفوظ نیست. در لوح محفوظ خدا به لحاظ علمی می‌داند که شما مع الاراده می‌روید صلہ رحم می‌کنید و آخر عمرت سی سال بعد است، ولی لوح محفوظ به من ربطی ندارد! این چیزی که به من ربط دارد، لوح محو و اثبات است که من با این شروع می‌کنم به کار کردن و خودم لوح محو و اثبات را رقم می‌زنم، البته نه این که تماما به دست من است، بلکه یک سر آن به دست من است که من شروع می‌کنم برای خودم در شب قدر اندازه تعیین می‌کنم و خدا به تناسب آن اندازه‌ها، اندازه تعیین می‌کند. چقدر در آدم بریزند آدم پر می‌شود؟ گاهی اوقات می‌بینید دو بار که از آدم تعریف می‌کنند، ۵ ساعت داری فکر می‌کنی که از دست‌پخت من تعریف کردند! یا به آدم می‌گویند: آقا خیلی استفاده کردیم! و آدم به هیروت می‌رود! یعنی همین قدر که توی آدم می‌ریزند آدم پر می‌شود، در حالی که آیه داریم: «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید: ۲۳) مثلا یک اصلا قدر آدم را نمی‌دانند، می‌گویند: دیگر این جا نمی‌آیم! عجب آدم‌های بی ظرفیتی هستند! ببینید با چه چیزی آدم پر و خالی می‌شود؟! ببین اندازه‌ات چقدر است؟! اندازه‌ی آدم به خصوص در فرح و شادی مشخص می‌شود که آیا نعلبکی است؟ یا کاسه است؟ یا قابلمه است؟ این هم که می‌گویند به خودتان توجه نکنید و مذاکره علم داشته باشید، [برای همین است]. این مذاکره‌ی علم هم، درس دانشگاه نیست، حتی تفسیر قرآن هم نیست، بلکه این است که هی تأمل و تدبر در خودتان بکنید و ببینید که شما چقدر هستید؟ اصلا دنبال چه هدف‌هایی هستید؟ ببینید با چقدر میزان حقوق از هدف خودتان پایین می‌آید؟ اندازه‌ی خودتان را بگیرید! کسی که با ۵ هزار تومان حقوق بیشتر آن جا می‌پرد، اندازه‌اش همین قدر است. و لذا متناسب با این

اندازه‌گیری آن‌جا اندازه‌گیری می‌شود که سطح پروازی ما و شما چه باشد. این می‌شود ماجرای بحث اجل معلق و گناهان و عدم صلح رحم در لوح محو و اثبات. مثلاً برای شما صد سال عمر نوشته‌اند، ولی با یک کارهایی می‌توانی آن را کوتاه بکنی؛ لذا این مرگ‌های ناگهانی و اجل معلق، اجل مسمی و اجل علی‌الابهام که در مجموعه گفتمان دینی ما می‌آید، به همین منظور است و اگر در اجل تأخیر می‌بینید، به خاطر آن چیزی است که در لوح محو و اثبات نوشته‌اند.

حالا تمام داستانی را که گفتم، بیایید در قرآن ببینید!

(سؤال) ج: نه! حقیقت است، منتها اگر کتاب این نیست و یک چیز دیگر است، چیزهای دیگر آن هم به تناسب خودش است. اصلاً بحث کلمه در کتاب مشخص می‌شود «فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (بقره: ۳۷) که این کلمات چه کسانی هستند؟ اهل بیت! این که آمده که حضرت مسیح کلمه است، یعنی چه؟ این‌ها همه باید دیکود بشود. مثلاً لوح یک چیز است و کتاب یک چیز دیگر است. یا داریم «رق منشور»؛ وقتی نامه‌های لوله‌ای را باز می‌کنند، می‌شود رق منشور. حال این رق منشور که همه چیز را روی آن ریخته‌اند چیست؟ کتابش چیست؟ کلمه‌اش چیست؟ مباحث قیامتش چیست؟ این‌ها متشابهات قرآن است که اگر کسی روی این‌ها خوب کار کند می‌شود جزء محکمت قرآن! چون محکم و متشابه نسبی است؛ مثلاً برای امیرالمؤمنین هیچ آیه‌ای متشابه نیست و همه آیات محکم است. او کسی است که گفته: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَانِّي بِطَرَقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرَقِ الْأَرْضِ»؛ من راه‌های آسمان را از راه‌های زمین بهتر بلدم. و آن آسمان معنوی است، نه این که من راه کرات را بهتر بلدم! یعنی برای او هیچ چیز مخفی نیست. و خود حضرت هم گفته «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا از دَدْتُ يَقِينًا»؛ اگر پرده‌ها کنار برود، به یقین من چیزی اضافه نمی‌شود و تا عمق عالم را من دارم می‌بینم. یا باید آدم کور باشد که چنین حرفی بزند، یا باید امیرالمؤمنین باشد که یعنی پرده‌ای نیست که کنار برود! پرده‌ها برای دیگران است «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ» (ق: ۲۲)؛ از تو پرده‌ی تو را برمی‌دارند. «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففین: ۱۵)؛ آن‌ها از پروردگارشان محجوبند، پروردگار که محجوب نیست! چیزی محجوب نیست. تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز!

سؤال: فرمودید از این قدر می‌شود بالاتر رفت و می‌شود پایین‌تر آمد، خب این که قدر نمی‌شود!

جواب: برای همین عرض کردم، اقتضاء دارد. خود اقتضاء خیلی مهم است؛ مثلاً بعضی می‌روند موتور ماشین را ارتقاء می‌دهند. به این رنوی pk هم می‌شود موتور قوی وصل کرد که ۱۴۰ تا سرعت برود، ولی اقتضای رنو یک چیز است و اقتضای «بی ام و» یک چیز دیگر است، و اقتضای موتور جت یک چیز دیگر است. بله! یک نفر هم می‌تواند با «بی ام و» هم با ۶۰ تا سرعت برود؛ مثل این خانم‌ها که هر ماشین خوبی هم که به آن‌ها بدهی آرام می‌روند^۲. [به عبارتی] سقف پروازی فرق می‌کند. اگر بوئینگ باشد یک سقف پروازی دارد، اگر هلیکوپتر باشد یک سقف پروازی دیگر دارد و این‌ها اقتضایشان بالاتر است.

سؤال: آیا این که شب قدری که تعیین می‌کنند ربط دارد به سال گذشته که چه کار کردیم؟

جواب: این ربط سر نخ‌ی است برای آن چه برای طرف قرار داده شده. اگر شما بگویی من می‌خواهم جت باشم، من می‌خواهم آقای بهجت باشم! نمی‌گویند: پس باش! بلکه به تناسب قابلیت‌هایی که تا حالا آمدی نگاه می‌کنند. اولاً این که من بگویم من می‌خواهم این و آن باشم نیست. اول آدم باید بدون تعارف با خودش ببیند که چه هست؟! برای چه چیزهایی دارد فعالیت می‌کند؟ با چه چیزهایی ذوق می‌کند؟ با چه چیزهایی ناراحت می‌شود؟ معیار این است که «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید: ۲۳) این فرح و حزن را چرا آورده‌اند؟ چون جایگاه پر شدن و خالی شدن ظرف وجودی ماست، و در این پر شدن و خالی شدن‌هاست که آدم می‌فهمد ظرفیت این ظرف چقدر است؟ و گرنه معلوم نمی‌کند فرد چقدر ظرفیت دارد؟ آیا این استخر است؟ گاهی به نظر می‌آید این ظرف استخر است اما می‌بینی عمق آن یک بند انگشت بیشتر نیست! و وقتی دو لیتر از آن آب می‌کشی، می‌بینی تمام شد! دو جا آدم را عصبانی می‌کنند، فوری عصبانی می‌شود. چقدر با شما باید کلنجار بروند تا شما را عصبانی کنند؟ اصلاً برای چه چیزهایی عصبانی می‌شوید؟ مثلاً اگر به آدم بگویند: «خیلی بی‌سوادی!»، این خیلی عصبانی می‌شود، ولی اگر به آدم بگویند «برو تو هم با این دینت!» این خیلی عصبانی نمی‌شود! گفتند بی‌سواد، کپ کردی، ولی وقتی گفتند برو با این دین سلامت، کک تو هم نگزید! فقط یک خرده متأثر شدی! این مشخص می‌کند که من و تو چقدر هستیم.

^۲ . می‌دانید که احتیاط که زیاد بشود خلاف احتیاط است. اگر آدم در اتوبان با ۴۰ تا سرعت برود، این احتیاط نیست، خلاف احتیاط است.

لذا به همه این‌ها باید فکر کرد و شب قدر هم متناسب با کارهای قبلی شماسست و هم متناسب با اندازه‌ای است که خودتان می‌گیرید.

سؤال: ما به سال گذشته‌مان نگاه می‌کنیم که چه کردم و بعد سال بعد را تعیین می‌کنیم. ما شب قدر چه کار می‌کنیم؟

جواب: شب قدر این سر رشته‌ای است که به دست شماسست که شما یک اندازه‌های جدید برای خودتان تعیین کنید. ولی معلوم نیست آن اندازه‌های جدید برایتان در لوح محو و اثبات به نحو اقتضاء تثبیت بشود! ولی به تناسب آن، تثبیت می‌شود. شما با یک خدایی مواجه هستید که آن خدا رشد منطقی شما را می‌خواهد و مهربان است و بخیل نیست، ولی هم اگر اندازه‌ای در این حد برای خودت تعیین نکرده‌ای، تو را این طرف و آن طرف ببرد، قضیه لوث می‌شود، و هم اگر بخواهد یک چیز بزرگ هم به شما بدهد، باز هم قضیه لوث می‌شود؛ لذا در یک تناسب با همدیگر، آن سری که از تقدیر به دست شماسست، شب قدر است. یعنی آن بخشی از تقدیر که به دست شماسست. دارد در شب قدر رقم می‌خورد. اینقدر هم روشنفکر نشوید که بگویید: «این‌ها یعنی چه؟!»، «آیا همه این‌ها در یک شب؟!»، «دلت خوب باشد!» نه! همه عمرت خوب باش، ولی این یک شب تکرار نشدنی است.

(سؤال ج: این یک سؤال کلی است و ارتباطی به شب قدر ندارد. این که آیا اگر ما مخرج کسرمان را زیاد بکنیم، و سرعت بگیریم، فایده دارد یا ندارد؟ چون که ممکن است که نتوانیم به تناسب مخرج، صورت کسرمان را بالا ببریم. [جواب این که] خدایی که این چیزها را گفته، خودش فکر این چیزها را هم کرده؛ یعنی گفته بیاید هم قابلیتتان را بالا ببرید، هم سرعت بگیرید «سَارِعُوا» (آل عمران: ۱۳۳)، «فَاسْتَبِقُوا!» حالا این فکر، چیست؟ همه داستان زیر سر من نیست. بحث «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (انعام: ۱۶۹) است که اگر کسی در این راه قدم بزند... پس از خدا توقع بکنید! «وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (تغابن: ۱۱) و «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (لیل: ۱۲)؛ اصلاً این هدایت به گردن خداست. ما [پیش خدا می‌رویم] بدون هیچ چیزی، اما مثلاً کسی از خدا قابلیت می‌خواهد، و می‌گوید: «خدایا یک چشم برزخی به من بده! یک پوستی از این ملت بکنم، یا یک فیگوری بگیرم» معلوم است که این هدفش چیز دیگری است. این نیت خدایی نیست و انحرافی

است. ولی اگر بگوییم «خدایا به ما قرآن بده! انس واقعی ما را با قرآن زیاد بکن!» اگر این رزق را خدا بدهد، درست است که متناسب با «می خواهد» است و درست است که ممکن است بشود بلعم باعورا که «وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» (اعراف: ۱۷۵) می تواند این بشود. برای همین است که گفته می شود «اقتضاء»، ولی آدم از خدا توقع دارد که وقتی قرآن می دهد، انگار او را در سرایشی هدایت انداخته «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» (مریم: ۷۵)؛ همین جوری دارد هدایتش را زیاد می کند؛ یعنی به نسبت «ده دهی» اضافه می شود؛ لذا این درست که کسی که قابلیت بیشتر بخواهد، کلا داستان رزق همین است. کسی رزق بیشتر از خدا بخواهد، منتها رزقی که شما در رزق بودن آن شک نداشته باشید! برای همین دیوانه است کسی که پول بخواهد! دیوانه است کسی رزق بالاتر از کفاف بخواهد! اصلا در یک منطقی این احمقانه به نظر می رسد. دیوانه و احمق است کسی که معروفیت بخواهد! معروفیت یک میدان تیری است که باید تمام تیرهایی را که به طرفش آمد، جاخالی بدهد! و الا دیگر خودش خودش نیست. مگر این که در این جاخالی ها یک تیر به او خورد که می شود شهید راه معروفیت! آن موقع دیگر می گوییم: «خدا خواست»، ولی هر کدام از شما را دعوت کردند بیا تلویزیون، صحبت کن، بگو نه! به فکر هیچ چیز هم نباش! شعار وظیفه و وظیفه هم نمی خواهد بدهی و بگویی: «وظیفه اقتضاء می کند من بروم تلویزیون یک سخنرانی کنم و آن جا را بترکانم!» اصلا از این وظائف برای خودتان تشخیص ندهید! چون دیگر خودتان خودتان نیستید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ» (تحریم: ۶)؛ خودتان را بپایید! «علیکم انفسکم». اگر کسی بگوید: «خدایا یک رزق معروفیت به ما بده که فیض مان برای جامعه ی اسلامی ده برابر بشود»، یا «خدایا بالاتر از کفاف - یک یک میلیاردی - بده!» اصلا در خیریت این دعا شک است، اصلا معلوم نیست این رزق باشد، ولی اگر بگویی: «خدایا رزق به کفاف بده!»، «خدایا قرآن بده!»، «خدایا نماز بده!»، «خدایا انس با اهل بیت بده!»، «خدایا معارف بده!»، «خدایا هدایت کن!»، «خدایا دست ما را بگیر!» و اینها رزق است.

در روایت است که وقتی به زلیخا گفتند چرا منحرف شدی؟ گفت: سه تا دلیل داشت: ۱- پولم زیاد بود. (چقدر زیاد دیدید کسانی را که پول زیاد دارند و به انحراف می افتند! اصلا به واسطه ی این که پول زیاد دارند،

به انحراف می‌افتند) ۲- جوان بودم، و بعد هم که یک نکته مهم روانشناسی که «ان لا زوج لی»؛ همسر نداشتم که امام صادق می‌فرماید: همسرش عَنین بوده و ناتوانی جنسی داشته. گاهی اوقات انحرافات اقتضائاتی دارد؛ یعنی علل ناقصه‌ای دارد. بحث از علت تامه نیست، ولی همین که کسی عَنین باشد، علت ناقصه برای انحراف می‌شود.

ما از خدا توقع داریم ما را هدایت کند. رزقی که در رزق بودن آن شک دارید اصلاً دعا نکنید! آن خدا هم می‌داند و هم می‌تواند و هم از ما به ما مهربان‌تر است. او سِرِّ ما را می‌داند «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (طه: ۷) اخفای از سر را هم می‌داند، اگر شما با یک چنین موجودی طرف هستید، دعا برای پول چه معنی دارد؟ وقتی او می‌داند و می‌تواند و بخیل هم نیست «وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (ابراهیم: ۲۷) است. اصلاً آدم چیزی کم ندارد که از او بخواهد. «خدایا خودت که می‌دانی خب بده!» تازه این رزق‌های هدایتی را که گفته‌اند بخواهید برای این است که صدق این طرف باید معلوم بشود، و گرنه بحث جبر می‌شد. از این طرف «فلما رأى الله صدقنا» می‌خواهند ماندگاری شما را در این مسیر ببینند. اگر هم در دعا داریم که «مِلْحَ عَجِينِكَ» نمک آشتان را هم از خدا بخواهید و «لشسع نعلک» (برای بند کفش) خودتان هم دعا بکنید، این‌ها متعلق به یک فرهنگی است که به شما می‌گویند تا با همه این چیزها شما را به خدا وصل کنند، ولی حالا که ما به خاطر این که مدت‌ها با معارف بودیم و آدم‌های فهمیده‌ای شدیم، دیگر آن دعاها معنا ندارد. (این را به عنوان یک معرفت قرآنی نگه دارید)

صلوات!

و ما نه می‌دانیم و نه می‌توانیم.

أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ يَكْفُرُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ